

ضعیف ساختن و دو چند کردن و خداوند افزونی شدن و بالغ ماند
تا دو برابر باد و میانه های مطول کتاب جز آن که از انصاف غنی تر گویند **اعتراف**
بالکسر نو خوش آمده آوردن و اطلاع یافتن چیزی بالغ گشتن و اعتراف
از اجل ببرد آوردن و اعمام و سپار خویشان و مالک و شریک و بطایع
نو گرفتن از نالی و هر چه باشد **اعتراف** بالکسر بران توفیق زادن **اعتراف**
پیریز کار کردن **اعتراف** اقرار کردن و غیر کران و رسیدن خبر و
نشستن **اعتراف** عطف خوردن **اعتراف** در مسجدی توقف کردن
برای عبادت و باز ایستادن از چیزی **اعتراف** بی راه رفتن
بالغی با **اعتراف** یا لادار شناخته شود شناخته از **اعتراف** بالکسر دراز
شدن حرف یعنی یال و بالغی نوعیست از درختهای خرمای و ششما ی ریک
بلند و یا لهای اسپان و تاج خروسان و مثلهاست میان است
و دوزخ و گویند سوریه میان دوزخ و بهشت و تحقیق گشت که اعتراف
اعالی سوریه که جاب شد میان دوزخ و بهشت تشبیه داده شده
آن اعالی را با لهای اسپان و بلاتای خروسان چه اعتراف در اصل
جمع حرف است و حرف یا لاسب و تاج خروس را گویند جایزه میفادوی
گفته این تحقیق ظاهر میشود که اعتراف کلمه نامی آن سور باشد که جاب است
و دوزخ است نه نازل معرکه که همیشه در آنها باشند چنانچه مشهور است
اعطاف بالغی بهر آنها و دوستیها **اعطاف** بالکسر در غلاف کردن
و غلاف چیزی کردن **اعطاف** خوشه ناله و عیش و فرح و هر چه در غلاف باشد
و اگر جز حفظ کند **اعتراف** آب برداشتن بدست **اعتراف** بالغ و وقت
ناکله است که در وقت تکلیفی و از هر چه گویند **اعتراف** بداصل شدن و بهمت

اعتراف

ن هب لاف
دست بده تر

در کران

و عیب کردن نزدیک شدن **اعتراف** در دیدن و کس کردن **اعتراف**
تزدیک شدن میوه پچیدن **اعتراف** خسته ناکردن **اعتراف** اگر آرد
و طرف سرو میوه رفیق باشد یا میوه نباشد و اگر بی سبب بکشد و
اکاف بالکسر لغت بالان و بالغی و تشدید کاف یا لاکر **اکاف**
دوششما و شاپورد و الاکاف باوشای بود که تکام عقب استوان
شد نه مردم بیرون میگرد یا آنکه دوششما ی بزرگ داشت **اکاف** بالکسر
در بنام خود در آوردن و یاری دادن و بالغی بنام کا بهما جو **اکاف**
کرد چیزی در آمدن **اکاف** مبالغه و بلجج کردن **الطاف** بالکسر لغت
و بالغی و آورشما **الطاف** جا در بر گرفتن و خود را بجا به پوشیدن
الطاف خود را در جا به چیدن و بسپار شدن کیه **الطاف** بالغی بهر
داون هزار آلف و الوت جمع و مالک خود کردن و دوستی و یاری
و دوست و بیخیز خود گرفتن و دوستی گرفتن **الطاف** بار و دوستی
الطاف مال و کلام خود کردن و هزار و بنده **الطاف** بالغی درم بجز طایف
هم در چیده **الطاف** خوب تر و ناز کتر و باریکتر **الطاف** بهر
جاه بر کشیدن و در در سر یافتن و در در سردادن و دست شدن
و همت کردن و بدیعینی است قولی فی لای صد عون نما و لایز
بفتح زاء و ازفت التوم و قبی گویند که با خزرس نراب لب جا لاشان
و از اینجا خوانده اند و لایز فون کسر زاء یعنی با خزرس شمشیر
الطاف بالکسر زاء دادن و راستی کردن و به نیت رسیدن و بالغی بهر
سالان و بهما جمع لغت **الطاف** بالغی و در و بنده **الطاف**
نیم شدن و دایانستن و مضمون بر سر انداختن **الطاف** پوشیدن

اعتراف